

سبک‌شناسی و فلسفه زبان

نسرین فقیه ملک مرزبان

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

nfaghih@AlZahra.ac.ir

چکیده

معنا داری، بی‌معنایی، صدق و کذب، نامگذاری، گزارش و اسناد و اصولاً نوع ارتباط زبان با عالم خارج بخشی از مباحثی است که هم در ذهن کاوی و هم در سبک‌شناسی متن مطرح می‌شوند. بسیاری از فیلسوفان از جمله ویتکنشتاین به رابطه زبان و تفکر و ذهن می‌پردازند و بررسی ساختار زبان را با فهم بهتر از ساختار جهان مربوط می‌دانند. چرا که زبان تصویر واقعیت است و با همین واقعیت تعیین می‌یابد. این که لفظ معنایی دارد و آن معنا از نوع کاربرد لفظ در زبان ناشی می‌شود سبک‌شناس را بدان سو سوق می‌دهد که علاوه بر لفظ و دریافت مفاهیم انتزاعی به کاربرد ها و حتی کنش‌های حاصل از دریافت لفظ و معنا توجه بیشتری داشته باشد. در کاربرد های مختلف به دنبال دسته‌بندی و طبقه‌بندی معانی و ای بسا انواع فهم از مفاهیم و پدیده‌ها باشد و تجزیه و تحلیل انواع گزاره‌ها را در گروه‌های مختلف واریسی کند.

در این جستار تلاش می‌شود به برخی از مفاهیم مشترک در حوزه معناکاوی فیلسوفانه ذهن و سبک کاوی متون پردازیم و رابطه فهم متقابل این دو حوزه مطالعاتی را در حدی مقدماتی بازنماییم. بدیهی است در انواع روش‌های سبک‌شناسی و تنوع عجیب در نظریات فلسفه ذهن و زبان تنها به چند مفهوم مقدماتی در یکی دو نمونه مطالعاتی بسنده خواهیم کرد. دو بخش از این دو حوزه می‌تواند برای هر یک مهم تلقی شود. نخست ارتباط عبارت و منظور و دوم تشخیص نوع‌گزیب عبارت از سوی نویسنده یا شخصیت درون متن.

کلیدواژه‌ها: فلسفه زبان، سبک‌شناسی، قضیه، کنش‌گفتاری، ارجاع، مسند.

مقدمه

بحث و گفت‌وگو از زبان در نگاه فلاسفه، تاریخ مفصلی دارد. افلاطون در رساله‌های تئیتوس و کراتیلوس به "زبان" می‌اندیشد. و پس از وی فلاسفه به زبان چه به صورت مستقل و چه وابسته فکر کرده‌اند و بعضاً نکاتی را یادآور شده‌اند. تا آنجا که در قرن ۱۹ و ۲۰ ارتباط مقوله‌های زبان شناختی با مقوله‌های فلسفی بیش از پیش اهمیت یافت که در این ارتباط‌ها رابطه زبان با واقعیت و رابطه زبان و ذهن دو نوع رویکرد پژوهشی قابل اعتنا هستند. رویکرد اول عمدتاً با تعیین رابطه معنای مؤلفه‌های یک جمله با معنای یک جمله سر و کار دارد. فیلسوفانی چون راسل، ویتکنشتاین متقدم، کارتپ، کواین و دیویدسن ذیل این رویکرد جای می‌گیرند و رویکرد دوم بیشتر با کاربرد الفاظ و زبان به عنوان رفتار انسان سر و کار دارد و به دنبال نسبت میان معنا و کاربرد یا نسبت میان معنای الفاظ با اغراض گوینده است. ویتکنشتاین متأخر، آستین، استراسن، گرایس و سرل در زمره مهمترین فیلسوفانی‌اند که به رویکرد دوم تعلق دارند. (سرل، ۱۳۸۷: ۱۷)

هر دو رویکرد در سبک‌شناسی می‌تواند موثر افتد. به نظر می‌آید که در نگاه نخست رویکرد اول به این مقوله نزدیکتر باشد اما سخن ما رابطه رویکرد دوم به علاه رویکرد اول با سبک‌شناسی است. در رویکرد دوم تلاش بر آن است که انسان، زبان و ذهن انسانی به همراه رفتار کنشی انسان‌ها در هر جامعه و تاریخی که باشند قابل توضیح شود و مساله اصلی فاصله و نگرش زبان انسانها با واقعیت است. سیالیت در تعریف واقعیت و سبک و حتی ذهن مسیر دشواری برای درک این ارتباط ایجاد می‌کند اما مفاهیم نه‌چندان قطعی بازم ارزش طرح می‌یابند و حوصله اندیشمندان را برمی‌تابند. در این پژوهش ابتدا برخی از مفاهیم مهم و مشهور فلسفه زبان به ویژه از دیدگاه جان سرل مطرح می‌شوند و محورهای اصلی سبک‌شناسی در دیدگاه سیمپسون از سوی دیگر مجال توضیح می‌یابند. فاصله

ها و تفاوت‌های اصلی این دو حوزه مطالعاتی به همراه نقاط اتصال قابل طرح بحثی را ایجاد می‌کند که در این صفحات محدود بدان پرداخته می‌شود. تعدد نظریه‌ها و اختلافات بسیار فلسفی در حوزه فلسفه زبان نکته قابل انتقاد بحث ما خواهد بود اما در هر صورت با اتکا به دو نظریه مشهور تلاش بر تصفیه و تنقیح مطلب خواهیم داشت.

فلسفه زبان^۱

فلاسفه برای رهایی از معضلات فلسفی روش‌های گوناگونی را تجربه کرده‌اند. برخی از آنها به این نتیجه رسیدند که به جای بررسی ماهیات ذهنی و استدلال‌های عقلانی محض باید به شیوه‌های زبانی در توصیف و بیان مفاهیم توجه کنند و کاربرد الفاظ و معانی را برای ادراک اولیه هر پدیده و مفهومی لازم بشمارند. سرل فلسفه زبان را چنین تعریف کرده است: "فلسفه زبان عبارت است از تلاش برای حل مسائل فلسفی خاص از طریق توجه به کاربرد معمول واژه‌های خاص یا دیگر مولفه‌های یک زبان خاص" (سرل، ۱۳۸۷، ۱۹).

قبل از سرل، جی‌ال‌آستین به گزاره‌های لفظی و منظور متکلم و تاثیر بر مخاطب سخنان قابل اعتنایی بیان کرد و سرل در ابتدای مباحث خود چه در تایید و چه در نقض سخنان آستین مطالب زیادی می‌آورد. بحث از آنجایی شروع می‌شود که ادعای کنش‌های گفتاری در تمامی جملات از سوی آستین مطرح می‌شود.

کنش گفتار و قواعد ذهنی حاصل از رفتارهای اجتماعی

آستین ابتدا پس از گزاره‌های توصیفی (چه تحلیلی و چه تالیفی) و ارزشی به گزاره‌هایی توجه می‌دهد که نوعی کنش در آنها شکل می‌گیرد، اما در تجدید نظری قابل توجه مدعی می‌شود که در همه انواع جملات، به ویژه جملات خبری نهایتاً کنشی^۲ رخ می‌دهد. مثلاً در جمله "پوزش می‌خواهم" کنش گفتاری وجود دارد. کنش‌های گفتاری، اعمالی قراردادی‌اند. آنها در عادت، کاربردهای رایج، و نهادهای اجتماعی تعریف می‌شوند. از نظر کاربرد شناسی "معنا" چیزی انتزاعی نیست بلکه وابسته به نقشی است که در رفتار اجتماعی انسان وجود دارد. دانستن معنای عبارت با دانستن چگونگی به کار گرفتن آن عبارت در موقعیتهای محاوره‌ای آسان می‌شود. در این کاربردها معمولاً قواعد نانوشته‌ای پدید می‌آید که صرفاً با توجه به بافت و رفتارهای اجتماعی آن قوانین مفهوم و قابل استفاده می‌شوند. سرل (۱۹۶۹) قواعد کنش‌های گفتاری را به دو دسته قواعد تقویمی^۳ و تنظیمی^۴ تقسیم می‌کند. قواعد تنظیمی "شکلهای وابسته یا مستقل رفتار انسان را تنظیم می‌کند" و قواعد تقویمی "شکلهای جدیدی از رفتار انسانی را توصیف می‌کند". زیرا گذاشتن هر از این قوانین می‌تواند به ناکامی در اجرای کنش‌ها برسد. مثلاً در قواعد تنظیمی رفتار مردم در ورود به کلیسا پیش چشم می‌آید و بنابر این رفتار قانونی توصیه می‌شود که "باید هنگام حضور در کلیسا آرام و ساکت باشیم" حال اگر کسی این قانون را رعایت نکند مرتکب امری "نابه‌جا و غیر معمول" شده است. این قواعد تنظیم کننده روابط اجتماعی است. اما در قواعد تقویمی مثلاً به روش بازی شطرنج توجه می‌شود و جمله "اسب به شکل ال انگلیسی حرکت می‌کند" قانونی را بیان می‌کند که اگر رعایت نشود، اصولاً بازی صورت نمی‌گیرد و در انجام کنش موفقیتی حاصل نمی‌شود. قواعد قوام بخش صورت‌های جدید رفتار را تعیین می‌بخشند. تنها در صورتی می‌توان گفت گوینده با اظهار جمله «برو بیرون» امر کرده است که گوینده طبق نظام قواعد «امر» رفتار کرده باشد. به عبارت دیگر، تنها با توجه به قواعد است که رفتار یاد شده به عنوان «امر» توصیف می‌شود. با عدم توجه به قاعده رفتار یاد شده می‌تواند توصیف‌های دیگری بپذیرد. عملاً تخطی از قواعد تنظیمی خطر کمتری دارد. اگر به عنوان مثال عاقد یک مراسم ازدواج اجازه قانونی عقد نداشته باشد اصولاً از نظر قانون آن عقد باطل است ولی اگر

¹ Philosophy of Language

² performance

³ Constitutive rules

⁴ Regulative rules

زوجین مثلاً عاشق یکدیگر نباشند شاید ازدواج خوبی نداشته باشند ولی در هر صورت امر کنشی ازدواج می‌تواند به درستی انجام پذیرد (لایکن، ۱۳۹۲: ۲۷۷) البته همه کنشها دقیقاً در درون مرزهای قوام بخش و نظام بخش محدود نمی‌شوند و برخی رفتارها در طیفی میانه قابل توجیه اند.

نکته مهم برآیند این بحث درک دو چیز است: یکی آن که بسیاری از معانی و درستی و نادرستی گفتارها وابسته به نهادهای اجتماعی و رفتارهای معمول انسانی است. و دیگر آن که در مفهوم سازی گروه های اجتماعی، بر اساس واقعیت‌های پذیرفته شده در ذهن گویندگان یک زبان قضایا و قواعد و معانی شکل می‌گیرند و نوع کنش و گویش انسانها را تعیین می‌کند.

کنش منظوری

یکی از مهمترین مفاهیم فلسفه زبان، کنش منظوری^۱ است. در واقع **Illocutionary act** از ریشه لاتین **loqui** (به معنای سخن یا گفتار) و پیشوند **il** (که در واقع همان **in** در زبان انگلیسی است) ساخته شده است. از آنجایی که قبل از سرل، آستین همه گزاره های زبانی را در مقوله کنش گفتاری جای می‌دهد، برای توضیح انواع کنشهای گفتاری به تحلیل سه مولفه مهم می‌پردازد:



کنش زبانی **locutionary act**
 کنش منظوری **Illocutionary act**
 کنش تأثیری **perlocutionary act**

در کنش زبانی، واژه‌ها و اسناد اجزاء جمله مطرح می‌شوند. در حالیکه کنش منظوری به قصد و منظور گوینده از بیان متن یا جمله توجه دارد و کنش تأثیری عکس‌العمل و تأثیر مآخوذ از جمله بر مخاطب را توضیح می‌دهد. در سخنان سرل، محور اصلی تحلیل در واقع همان کنش منظوری است. آن کنشی که ضمن سخن گفتن انجام می‌شود نه فعلی که در جمله باشد یا فعلی که ناشی از سخن انجام شود. کنش‌هایی از قبیل اعلام^۲، تعهد و التزام^۳، امر^۴، بیان^۵، توصیف و تفسیر^۶ در ذیل این منظور جا می‌گیرند. برای نیل به این مقاصد شرایط اقتضای کلام اهمیت دارند. طبعاً باید در حیطه قدرت گوینده قرار گیرند و مطابق قراردادهای اجتماعی و درک شهودی گویندگان باشند. کنش اعلامی حکمی را در جهان اعلام می‌کند که به واسطه آن تغییری اتفاق می‌افتد و وضعیت جدیدی با اقتضاهای وابسته آن مطرح می‌شود. مثل اعلام پادشاهی یک فرد.

در کنش تعهدی گوینده قول می‌دهد یا ضمانت می‌کند تا کاری را انجام دهد. کنش امری به معنای آن است گوینده، شنونده را مجبور به انجام کاری می‌کند. وقتی گوینده اندیشه و احساسات خود را بیان می‌کند، مرتکب کنشی بیانی شده است و نهایتاً توصیف و تحلیل یک حالت یا یک واقعه در کنش توصیفی صورت می‌پذیرد. مهم آن است که در تمامی این انواع کنشها به هر حال توانی گفتاری-کنشی^۷ وجود دارد و جنبه کنشی آنها در ارتباطات اجتماعی منظور را معلوم می‌کند. سرل پس از بحثهای مفصل در بخش‌های آغازین کتاب عبارت و معنا چنین نتیجه می‌گیرد که منظورهاى انسانی در گفتار بی‌نهایت نیست. عملاً می‌توان آنها را دسته‌بندی کرد و بدون توجه به تنوع زبانها و فرهنگها برای همه انسانها در کارکرد ذهن و زبان طبقه‌بندی مشخصی ارائه داد. در دیدگاه سرل

¹ Illocutionary act

² declarative

³ commissive

⁴ directive

⁵ expressive

⁶ representative

⁷ performative

سخن گفتن در هر زبانی طبیعتاً وارد شدن در نوعی رفتار قاعده مند است و برای ارتباط اتفاق می افتد. از آنجایی از تعدد زبان ها و اختلافات آنها عبور می کنیم باید به قواعدی فیلسوفانه در گزاره های زبانی برسیم که در همه زبانها وجود دارند. در این دیدگاه برای درک کنشهای منظوری باید قواعد معناشناختی را بشناسیم. دبا توجه به این قواعد ابزارهای زبانی در گزاره های لفظی نوع کنش منظوری را معلوم می کنند. به عبارت دیگر در فلسفه زبان نهایتاً پیوند جالب توجهی با زبان شناسی یا دست کم قواعد زبانی عام پدید می آید.

در درک این روش باید به قضایا^۱، قواعد^۲، معنا^۳ و واقعیت^۴ها توجه کنیم و در عین حال به مرجع^۵ و مسند^۶ در گزاره های لفظی بپردازیم.

در باب معنا و قواعد و واقعیتها سخن بسیار است و تقریباً به نتیجه قطعی در هیچ کدام از این مقوله ها نرسیده ایم. همین قدر مطرح است که نظریه هایی مثل ارجاع در تعیین معانی واژه ها وجود دارد که نسبت میان درک شخص از واژه را با تجربه واقعی او از موضوع یا شیئی که آن واژه بدان تعلق دارد بیان می کند. گرچه این نظریه با انتقادات بسیاری مواجه است اما در هر حال تجربه فرد از اطلاق نامها و وصفها بر موضوعات و اشیا^۷ به او کمک می کند تا متن را بفهمد. می توان برای فهم نظریه ارجاع به دو نکته اشاره داشت. نخست آن که بسیاری با ارجاع واژه ها و جملات به جهان واقع مخالف اند و دنیای بسیاری از جملات را ناظر بر گزارش واقعیات بیرونی نمی دانند. در اینجاست که کریپکه به مفهوم "جهان ممکن"^۷ یا عالمی متفاوت از صورت عالم واقعی فعلی متوسل می شود. البته با این کار لزوماً همه مشکلات حل نمی شود و همان انتقادهایی که بر نسبت میان زبان و واقعیت وارد بود دست کم در بخشی از جهان ممکن نیز وجود دارد. همین جا شایسته است که از مفهوم جهان های متن در سبک شناسی یاد کنیم که در بخش دیگر بیشتر بدان خواهیم پرداخت. به این کمینه اکتفا می کنیم که در هر متنی می توان چندین جهان ملاحظه کرد و بنابر جهان های متن به تصورات و تصویرها پرداخت.

نکته دوم مساله قوه فاهمه در درک معانی و قواعد و واقعیتها است. فهم معنا با صدق معنا متفاوت است. جملات دروغین بسیاری وجود دارند که ما آنها را می فهمیم اما واقعیت ندارند. و از سوی دیگر الفاظ زیادی را می توان بر زبان آورد که لزوماً با معنا نیستند. قوه فاهمه به ما می گوید که اجزای یک جمله با معنا، لزوماً باید معنا داشته باشند و تجربه فهم به ما اثبات می کند که از هر جمله ای معنای خاصی ساطع می شود. سرل معتقد است لزومی ندارد به ارجاع میان اشیا و واژه ها بپردازیم. از نظر وی همه مفاهیم ذهنی قدرت بیان پذیری دارند و می توانند در کلام به لباس عبارت مزین شوند و معمولاً افراد بومی یک زبان با قدرتی شهودی به درک معانی و منظورهای نایل می شوند. بنابراین کسانی که به یک زبانی تسلط دارند، بدون هیچ تلاشی و تقریباً بی درنگ، قادر به فهم بسیاری از جملات در آن زبان هستند و با همین استدلال می توانند برای منظور خود به راحتی جمله بسازند. یادآور می شویم که برای درک مفاهیم یا ابلاغ مفاهیم به دیگری توجه به قواعد قوام بخش یا تقویمی و همینطور قواعد نظام بخش یا تنظیمی لازم است.

سرل در کتاب کنش گفتاری (۱۹۶۹) واقعیت را به دو نوع تقسیم می کند: واقعیت طبیعی و واقعیت نهادی. واقعیت های طبیعی، واقعیت هایی اند که وجودشان از وجود انسان مستقل است. قله دماوند واقعیتی طبیعی است، چه انسان وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، قله دماوند وجود دارد. واقعیت های نهادی واقعیت هایی اند که وجودشان به وجود انسان و اعتبار او وابسته است. اگر عقلاً بر اساس مصالح و مفاسد خود اعتبار نکرده بودند که

¹ propositions

² rules

³ meaning

⁴ facts

⁵ reference

⁶ predicate

⁷ Possible world

این تکه‌های کاغذ در جیب من «پول» باشند، آنها پول نبودند، بلکه صرفاً کاغذهایی بودند، مانند بقیه کاغذها. به تعبیر دیگر، اگر نهاد پول و اقتصاد که نهادی انسانی است، وجود نداشت این کاغذها پول نبودند. وجه مذکور یکی از وجوه تفاوت واقعیت‌های نهادی و واقعیت‌های طبیعی است. سرل در کتاب ساخت واقعیت اجتماعی (۱۹۹۵) درباره واقعیت‌های نهادی به تفصیل بحث کرده و آنها را با شش وجه از واقعیت‌های طبیعی متمایز کرده است. اما در هر جمله‌ای که بیان می‌شود عملاً سه سطح از محتوا را می‌توان از هم تشخیص داد. سطح نخستین گزارش واژه‌ها در لفظ و معناست. کنشی تلفظی که به ظاهر کلمات و معنای اولیه آنها متوجه است. سطح دوم رسیدن به قضیه **proposition** از طریق مرجع و مسند است و بیان نوع فعل‌گفتاری با تشخیص کنشی منظوری همچون تحسین، وعده، انکار و... در ادای واژه‌ها برای سطح اول مانند زبان‌شناسی به ابزارهای زبانی برای ابلاغ معنا توجه می‌شود و از آنجایی که بحثی شناخته شده است از آن عبور می‌کنیم و این بخش را نوعی اشتراک و نزدیکی فلسفه زبان با سبک‌شناسی بر می‌شماریم. اما توجه به محتوای قضیه‌ای در تحلیل جملات قابل تامل است و بحثی است که در فلسفه زبان به شدت مورد اعتناست.

قضیه، مرجع و مسند

سه سطح محتوایی در ژرف ساخت معنایی هر جمله در بیان لفظی، محتوای قضیه در اسناد مرجع و مسند و بررسی مضمون سخن در کنش‌گفتاری است. مثلاً در جملات

زهره تمام لباسها را اتو کرد.

زهره قول داد که لباسها را اتو کند.

کاش زهره لباسها را اتو کند.

زهره تو باید لباسها را اتو کنی!

واژه‌های مشترکی در سطح اولیه بررسی جملات دیده می‌شود ولی با ابزارهایی واژگانی و نحوی این جملات از هم تشخیص داده می‌شوند. در سطح محتوای قضیه‌ای همه آنها اشتراک دارند چرا که در مرجع و مسند و رابطه موضوعی آنها باهم یکسان‌اند. (البته در ذهن داشته باشیم که مقاصد و اغراض هر یک متفاوت و خاص است) برای درک بهتر می‌توانیم قضیه **proposition** را در موضوع جملات جست و جو کنیم. قضیه خود فعل اخباری نیست بلکه موضوعی است که فعل اخباری از آن سخن می‌گوید و اخبار عملاً التزام به صدق یک قضیه است. بیان یک قضیه در ضمن بیان یک عمل رخ می‌دهد که کنش‌گفتاری خاصی از آن به دست می‌آید. مثلاً در جملات فوق قضیه بر سر زهره و اتوکشی لباسهاست. اما این مفهوم وقتی قضیه تلقی می‌شود که در جملاتی مانند جملات فوق دیده شود که هر کدام کنشی منظوری مانند اعلام، امر، درخواست و... دارد. بدیهی است که این قضایا و اغراض منظوری با مثلاً ترتیب کلمات، لحن سخن، علائم سجاوندی، وجهیت و حتی عباراتی چون "قول می‌دهم" یا "عذر می‌خواهم" یا "عرض می‌کنم که..." تبیین واضحتری خواهند داشت. و حتی با وجود نشانه‌های نحوی یا بدون ابزارهای نحوی و زبانی بنا بر قواعد معناساختی مطرح در بافت متن می‌تواند مورد این اغراض ادعاهایی را عرضه کرد. در سطح محتوای قضیه‌ای می‌توان از دو عنصر مرجع (**reference**) و مسند (**predicate**) یاد کرد. عملاً مرجع موضوعی است که در نسبت با واقعیت نام یا ضمیری است که به یک مفهوم معین مفرد ارجاع دارد. البته در توضیح این عنصر مهم اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد اما در این مقاله به همین بسنده می‌کنیم و عدم تعیین بسیاری از مفاهیم مرجع را به بحثی دیگر وا می‌گذاریم. عنصر مهم دیگر در درک قضیه یک جمله مسند است. فیلسوفانی چون فرگه معتقدند همان اندازه که مرجع معنا دارد و می‌توان ما به ازایی برای آن در نظر گرفت، مسند نیز مابه ازایی دارد. از آنجایی که اغلب مسندها از چند جزء تشکیل می‌شوند انتقاداتی جدی بر فرگه وارد می‌آید. مثلاً در گزاره هوا سرد است اگر از فرگه بپرسیم مفهوم ما به ازای سد است چیست وی پاسخ می‌دهد: سردی! در حالیکه

در پاسخ وی مفهوم مهم است حذف می شود. سرل اصرار داشتن مابه ازاء را از مسند برمی دارد و تعهدی به التزام های وجود شناختی ندارد. به عبارت دیگر لازم نمی بیند حتما مفهوم سرد است را در ما به ازای سردی و استن جست و جو کند. او به کلیات مفهومی قابل درکی از این مفاهیم بسنده می کند و عملا بین اشیا و مفاهیم تمایزی جدی ایجاد می کند. او معتقد است ما به خیلی از مفاهیم غیر شیئی نام بخشیده ایم (اصالت تسمیه nominalism) و با آن مفاهیم جمله می سازیم. حال نکته اینجاست که محتوای قضیه ای جمعی از مقوله های ارجاعی مرجع و نسبت‌های مسند است.

شرایط صدق^۱

جالب است که در بلاغت سنتی اسلامی شرط خبری بودن جملات در احراز این هویت است که قابل صدق و کذب باشد. به عبارتی دیگر به صورتی ابتدایی به رابطه مفاهیم و ما به ازای خارجی چه مفاهیم کلی و چه اشیا (و البته طیف وسیعی در میانه این دو نوع گزینه مفهومی) اشاره دارند. در تمایز میان جمله انشایی و اخباری شرط اصلی این بود که جمله خبری قابل صدق و کذب است و جمله انشایی این قابلیت را ندارد.

اما در فلسفه زبان این موضوع به هیچ روی با موضوعات انشایی و خبری محدود نمی شود. در هر جمله ای مساله نسبت آن با جهان خارج از جمله مطرح می شود و میزان و امکان صدق آن بررسی می گردد. در جمله های مختلف اگر مفاهیم موجود در جمله و ابزارهای زبانی را در دسته های گوناگون قراردهیم میزان صدق هر یک فرمولی دارد که سرل با جزییات به آنها می پردازد و اگر در انطباق با شرایط، شواهد خلافی پدید آید بحث مهم ابطال پذیری پیش می آید.

استعاره
آنچه در فلسفه زبان برای مفهوم استعاره مهم می شود یکی معنای استعاره است و دیگری فهم مخاطب از استعاره است. آنچه در استعاره شناختی متفاوت از استعاره های قبلی است تجربه محور بودن آن است. وقتی برای بیان یک مفهوم از اقرار معنایی یک مفهوم دیگر بهره می بریم و میزان هم پوشانی یا مقدار تغییرات مفهومی را می سنجیم در واقع داریم نوع ارتباط ذهن را با تجربه های درونی و بیرونی وی مطرح می کنیم. چنان مقوله های حوزه های مبدا و مقصد مشهور است و چنان از نگاشت و مدلهای آرمانی شده سخن بسیار است که لزومی به تکرار آنها در این مقال نیست.

سبک شناسی^۲

سبک‌شناسی روشی در تفسیر متنی است که در آن، اولویت نخست به زبان داده شده است. دلیل تقدم زبان نزد سبک‌شناسان بر سایر سطوح تفسیری متن آن است که قالب‌ها، الگوها و سطوح متنوع زبان‌شناختی، شاخصه اصلی کارکرد متن به‌شمار می‌روند. دلالت‌های کارکردی متن مانند گفتمان به‌نوبه خود دروازه‌هایی را برای تفسیر متن می‌گشایند. با اینکه مؤلفه‌های زبان‌شناختی به‌خودی‌خود برای معنای متن کفایت نمی‌کنند، ولی شماری از آن مؤلفه‌ها راه را برای تفسیر سبک‌شناختی باز می‌کنند و بسیاری از دلالت‌های متن را برای تحلیل‌گر شرح می‌دهند و بدین ترتیب بعضی از گونه‌های معنایی را در دسترس قرار می‌دهند.

¹ Sincerity condition

² Falsification condition

³ stylistics

در دیدگاه سیمپسون پرداختن به سبک‌شناسی، کاوش و اکتشاف در زبان، و به عبارت دقیق‌تر کشف خلاقیت در کاربرد زبان است؛ بنابراین تحلیل سبک‌شناختی راه‌های تفکر ما را در مورد زبان غنی می‌سازد. این روش تحقیق، قابلیت انعطاف زیادی دارد تا جایی که می‌تواند روشنگر نظام زبان باشد و ریشه آن را برای ما مشخص سازد و به ما از قوانین زبان بگوید؛ چرا که کشف می‌کند کجا قوانین در متون به انحراف کشیده شده‌اند و تا حد نظام‌گسیختگی پیش می‌روند و قوانین را زیر پا می‌گذارند. سکان‌دار پیشرو در تحلیل سبک‌شناسی معاصر، «زبان» است که انگار بدون توجه به آن هرگز کسی زیر بار تحلیل سبک‌شناسی نمی‌رود. سیمپسون در صفحات آغازین کتاب سبک‌شناسی خود اصول سه‌گانه زیر را مطرح می‌کند:

"سه قانونی که می‌توان از آن‌ها به صورت اختصاری با سه R به نشان regular یاد کرد. این سه قانون (3Rs) عبارت‌اند از:

تحلیل سبک‌شناختی باید دقیق و منسجم^۱ باشد.

تحلیل سبک‌شناختی باید قابل‌بازیابی^۲ باشد.

تحلیل سبک‌شناختی باید قابل‌همانندسازی^۳ باشد." (سیمپسون، ۱۳۹۸: ۱۴)

مقوله‌های مهم در سبک‌شناسی از نظر سیمپسون عبارتند از: سطوح زبان، دستور زبان، موسیقی در کلام، روایت‌شناسی، مقوله انتخاب، زاویه دید، بازنمایی گفتار و اندیشه، گفت و گو و گفتمان، مقوله‌های زبان‌شناسی شناختی، استعاره و در انتها نیز بحثی نمونه‌وار از سبک‌شناسی متن طنز ارائه می‌دهد.

همانطور که در بحث فلسفه زبان گفتیم، فلاسفه متأخر به شدت به ابعاد لفظی و معنایی زبان متوجه شده‌اند و برای بسیاری از مباحث خود از شیوه‌های صرفی و نحوی و واژه‌سازی و انواع امکانات زبانی بهره می‌برند. بنابر این در سطوح زبانی مختلف ما شاهد بحث‌های مشترکی میان فلسفه زبان و سبک‌شناسی هستیم که البته هر یک بنابر زاویه دید خود و بنابر مقدمات علمی خود اراده مطلوب می‌کنند.

از مباحث مهم سبک‌شناسی ارکان جمله است و مقوله‌های نحوی مربوط به آن که همانطور که ملاحظه شد در فلسفه زبان نیز جمله و اسناد و ارتباط اجزای آن مقدمات بحث‌های مهمی است. پس از مقوله زبان که شاکله اصلی بحث را در خود می‌گیرد نکات مهم دیگری نیز وجود دارند که در سبک‌شناسی مطرح است و با فلسفه زبان ارتباط دارد. یکی از آن مباحث "انتخاب" است.

سبک به مثابه انتخاب

بسیاری از تجارب روزمره ما با کنشها، حادثه‌ها، افکار و درک و دریافت حسی ما شکل می‌پذیرند و تعریف می‌شوند. این نکته بسیار مهم است که نظام زبان قادر باشد جریانهای متنوع و متفاوت تجارب انسان‌ها در جهان را بازگو نماید. این بدان معناست که شاخصه‌های نحوی بند برای یافتن مکانیسمی به کار گرفته می‌شوند که بیانگر آنچه می‌گوییم، می‌اندیشیم و انجام می‌دهیم باشد و باز بدین معناست که ساختار نحوی یک متن گنجایش آن را دارد که روابط انتزاعی‌تری چون رابطه‌های میان امور عینی، عناصر محیطی و مفاهیم منطقی را نیز در خود جای دهد. وقتی زبان به کار گرفته می‌شود تا جریان‌های دنیای مادی یا انتزاعی را بازنمایی، و نمونه‌های تجارب بشری را در متون گفتاری و نوشتاری بازگویی کند، در حقیقت نقش کارکرد تجربی Experiential Function خود را ایفا کرده است. کارکرد تجربی، شاخص مهمی در سبک، به‌ویژه سبک گفتمان روایت است؛ چرا که بر مفهوم سبک به مثابه انتخاب تأکید می‌کند. در زبان، شیوه‌های توصیفی بسیاری برای بیان حوادث متنوع وجود دارد که «تصویر ذهنی ما را از

^۱. rigorous

^۲. retrievable

^۳. replicable

واقعیت» می‌سازد (هالیدی، ۱۰۶:۱۹۹۴) در حقیقت، اغلب برای توصیف و بیان یک رخداد در بازنمایی متنی، چندین روش محتمل زبانی وجود دارد. آنچه برای سبک‌شناسان جالب است این است که چرا یک نوع ساخت زبانی بر دیگری ترجیح داده می‌شود و چرا از میان شیوه‌های بالقوه توصیف یک اتفاق، نوع خاصی از توصیف، از دیگران ممتاز انگاشته می‌شود. انتخاب‌ها در سبک بی دلیل نیستند؛ حتی اگر ناآگاهانه باشند. این انتخابها تأثیر عمیقی بر ساختار و تفسیر متون دارند پس از مساله انتخاب می‌توان مقوله زاویه دید را در سبک با فلسفه زبان وابسته دید.

رهیافتی به زاویه دید

زاویه دید در انواع متون ادبی و غیر ادبی حائز اهمیت بسیار است. نویسنده و شخصیت‌های درون متن با اتخاذ روش خاص در چشم انداز و زاویه دید هم شناخت خود را از اطراف بیان می‌کنند و هم به مخاطب خود دیدگاهی را القا می‌نمایند. یکی از شاخص‌ترین متونی که تعیین زاویه دید در آن رهگشاست متون داستانی است. اما این بحث در چنین انواعی از متن محدود نمی‌ماند.

در یک کتاب مشهور در مورد نوشتار نثر، روایت‌شناسی به نام بوریس اسپنسکی^۱، الگویی چهارجزئی برای بررسی زاویه دید در داستان پیشنهاد نمود (اسپنسکی، ۱۹۷۳). این الگو بعدها توسط راجر فالر بازبینی و اصلاح شد (فالر، ۱۹۹۶ [۱۹۸۶]: ۱۲۷-۱۴۷). بدین ترتیب شاید بهترین نوع ارجاع به قالب این الگو، شکل فالر - اسپنسکی باشد. چهار ساحتی که توسط فالر - اسپنسکی برای زاویه دید معین شده از این قرار است:

۱. زاویه دید در ساحت ایدئولوژیکی^۲

۲. زاویه دید در ساحت زمانی^۳

۳. زاویه دید در ساحت مکانی^۴

۴. زاویه دید در ساحت روان‌شناختی^۵

الگوی فالر - اسپنسکی اهمیت بسیاری در شکل بخشیدن به کارهای سبک‌شناختی در زمینه زاویه دید داشته است؛ زیرا این الگو به طبقه‌بندی مؤلفه‌های مختلف می‌پردازد.

زاویه دید در ساحت ایدئولوژیکی

اصطلاح ایدئولوژی، حوزه معنایی بسیار گسترده‌ای دارد. این اصطلاح در واقع منشأ اعتقاداتی است که از آن بهره می‌بریم تا جهان را بشناسیم، نظام ارزشی خود را دریابیم و به وسیله آن رفتارمان را در جامعه انتخاب کنیم. در نتیجه مفهوم زاویه دید در ساحت ایدئولوژیکی به روشی مربوط می‌شود که با استفاده از آن یک متن، به واسطه آن ایدئولوژی خاص، عقاید خود را از طریق شخصیت‌ها، راوی یا نویسنده مطرح می‌کند. با توجه به ایدئولوژی نویسندگان، فالر توضیح می‌دهد که مسیحیت تولستوی، گرایش‌های جنسی لارنس و نفرت از توتالیتاری اورول^۶، چگونه در آثار هریک از آنها ظاهر شده است. داستان‌ها ایدئولوژی خود را در شخصیت‌های داستانی تبیین می‌نمایند و در واقع، شخصیت‌ها مانند بستری برای جریان‌های ایدئولوژیکی در قصه عمل می‌کنند. این شخصیت‌ها لزوماً انطباق کاملی با نظام ایدئولوژیکی

^۱. Boris Uspensky

^۲. Ideological Plane

^۳. Temporal Plane

^۴. Spatial Plane

^۵. Psychological Plane

^۶. George Orwell

نویسنده واقعی داستان ندارند. برای مثال، «شهروند»^۱ در اپیزود سایکلپ^۲ از رمان اولیس جویس، به‌عنوان یک ایدئولوگ جمهوری‌خواه مجسم شده است که چهره بی‌فرهنگ و کوتاه‌نظر او، دیگر موقعیت‌های ایدئولوژیکی موجود در متن را نفی می‌کند. در حقیقت این اصل بنیادین مدل فالر-آسپنسکی است که هرچقدر نظام‌های ارزشی متفاوت بیان شده در یک اثر با یکدیگر رقابت کنند، آن اثر غنی‌تر و جالب‌تر خواهد شد.

در اقتباسی که فالر از عقاید آسپنسکی در مورد ساحت ایدئولوژیک زاویه دید کرده است، به این نتیجه می‌رسد که در یک رمان، تفسیری از دنیای رمان ارائه می‌شود (۱۹۹۶: ۱۳۰). این نکته بلافاصله سؤال‌های مهمی را به ذهن متبادر می‌کند: کدام نوع از داستان - داستان برخاسته از تجارب روزمره، چه به‌صورت مکتوب و چه شفاهی - چنین تعبیری از دنیای داستانی را ارائه نمی‌دهد؟ علاوه بر آن، کدام نوع از متن - درام، شعر یا نثر - چارچوبی از ایدئولوژی را تحلیل نمی‌کند؟ این سؤالات بسیار مهم، مسائلی را برجسته می‌سازند تا از این طریق، ما را به وابستگی و ارتباط شدید شگردهای جزئی و تخصصی روایت (مثل زاویه دید)، با مفهوم عام و شاملی چون ایدئولوژی هدایت کنند. در حقیقت دامنه و گستره ایدئولوژی، از آنجا که در همه جوانب داستان حضور می‌یابد، بسیار وسیع است. چه به‌عنوان سطحی از صدای روایت، مانند صدای نویسنده، راوی، شخصیت یا پرسونا، و چه به‌عنوان عنصری از اندیشه جاری در قصه مانند شعار مضمون و موتیف و از همه مهم‌تر شخصیت‌پردازی. غرض از بیشتر تحلیل‌های سبک‌شناختی روایت آن است که زاویه دید ایدئولوژیکی، مجموعه انگاره داستان را با جزئی‌ترین عناصر موجود در نظام روایت سازگار کند. یکی از نتایج این عملکرد، آن است که برخی از تفاوت‌های ظریف معنای متنی را پیش چشم می‌آورد. در مجموع مفهوم زاویه دید ایدئولوژیکی - به‌عنوان یک ابزار تحلیلی جذاب نیاز دارد که با محافظه‌کاری و احتیاط بسیاری استفاده شود؛ چرا که آن چنان این حوزه گسترده است که می‌تواند قدرتمندترین ابزار توضیح و تفسیر متن باشد.

زاویه دید در ساحت زمانی

اگر نخستین مقوله از الگوی زاویه دید به‌سوی هرچه گسترده‌شدن می‌رود تا هرچه بیشتر مفید باشد، دومین ساحت زاویه دید، به‌صورت بحث‌انگیزی به‌سمت چیزی می‌رود که در افت سراسری روایت بر جای خود نیست. زاویه دید در ساحت زمان، در چارچوب مدل فالر-آسپنسکی در مورد روش ارتباطی زمان است و اینکه چگونه این شبکه ارتباطی در داستان مشخص شده است. زاویه دید زمانی، همه مجموعه شگردهای سبک‌شناختی مربوط به زمان را مانند تکرار، پس‌نگاه^۳ و پیش‌نگاه^۴ دربرمی‌گیرد. به طی دوره‌های زمانی یک داستان مربوط می‌شود و تأثیرپذیری ما را از حوادث خاصی که احتمالاً سرعت گرفته‌اند یا کند شده‌اند، توضیح می‌دهد. همه دامنه قصه اولیس جویس، تنها به یک روز محدود می‌شود، درحالی‌که یک پاراگراف از قصه ویرجینیا وولف^۵، به‌سوی فانوس دریایی، بازه‌ای بیست‌ساله را در میان یک دوره تداوم نامتناهی نشان می‌دهد. زاویه دید زمانی، اساساً همه انواع دخل و تصرف در توالی زمان حکایت را دربرمی‌گیرد و توضیح می‌دهد که چگونه حوادث خاص می‌توانند رخدادهایی دور و بافاصله پنداشته شوند و یا اتفاقاتی نزدیک و بی‌واسطه به حساب آیند.

زاویه دید در ساحت‌های مکانی و روان‌شناختی

۱. The Citizen

۲. Cyclops: اسطوره یونانی، غول یک‌چشمی که به دست اودیسیوس کور شد.

۳. Analepsis (Flashback)

۴. Prolepsis (Prevision or Flashforward)

۵. Virginia Woolf

اگرچه دو مقوله نخست مدل فالر - اسپنسکی از لحاظ نظری چندان هم بی‌نقص نیستند، قابل توجه آنکه این دو مقوله مکانی و روان‌شناختی، واقعاً ویژگی‌های اصلی مفهوم را مجسم می‌کنند. زاویه دید مکانی در مورد «زاویه دوربین»^۱ روایت است و ابزاری است که نمودها و نشانه‌های نحوی را در بیان موقعیت و مکان، آشکار می‌کند. به‌رحال علاوه بر علائم زاویه دید فیزیکی، شماری از نشانه‌های سبک‌شناختی دیگر مانند ارجاع به احساسات بازتاب‌گر، افکار و مدرکات او به ما می‌فهماند که در اینجا زاویه دید روان‌شناختی به‌کار گرفته شده است. اسپنسکی این‌گونه مواردی را که در آن‌ها دیدگاه نویسنده با تکیه بر یک خودآگاهی فردی (یا دریافت و بینش فرد) باشد، زاویه دید در ساحت روان‌شناختی می‌داند (اسپنسکی، ۱۹۷۳: ۸۱). این فرمول نکته دیگری را نیز به ذهن متبادر می‌کند (با اتکا بر دریافت) که زاویه دید مکانی در واقع یک بُعد از شگرد گسترده زاویه دید روان‌شناختی است.

ارتباط شخص با جهان خارج از خود می‌تواند در ساحت نویسنده مخاطب صورت پذیرد یا میان شخصیت داخل متن با جهان اطرافش مرادده ای انجام شود

گفت‌وگو و گفتمان

اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، شاهد پدید آمدن شاخه جدیدی در علم سبک‌شناسی بود که سبک‌شناسان در طی آن به نقش گفت‌وگو در ادبیات توجه کردند. توجه به این شاخه جدید در این سال‌ها به موازات اهتمام ادبا به گفتمان به‌عنوان یک شاخه علمی اتفاق افتاد. آن‌ها گفتمان را شکلی از کاربرد زبان طبیعی در میان بافت واقعی جامعه تعریف می‌کردند. در نتیجه پدیده نوظهور سبک‌شناسی گفتمان تعریف گسترده‌ای یافت. در این تعریف گفتمان بر اساس مدل-هایی بررسی می‌شد که در رفتارهای عمومی کاربرد داشتند. واحدهای قابل تحلیل در گفتمان ادبی همواره در مقیاسی فراتر از جمله قرار می‌گیرد مفهوم موقعیت گفتار ادبی برای واکاوی خود به روش‌هایی از منظورشناسی، نظریه احترام و ادب، تحلیل محاوره و گفت‌وگو و نظریه کنش گفتاری نیاز دارد. با این جهت‌گیری جدید در روش‌های تحقیقاتی، هم‌خوانی و سازگاری دقیقی در روند موازی این شاخه‌های علمی خاص برای تحلیل گفت‌وگوی پویا در درام پدید نیامد. به همین دلیل در سبک‌شناسی‌های گفتمان در سال‌های اولیه، بررسی گفت‌وگو در نمایشنامه‌ها بیشتر مورد توجه واقع می‌شد.

در اینجا باید معنای دقیقی از متن، به‌عنوان یک ابزار ارتباطی ارائه دهیم. برای مثال نیاز داریم که انواع ارتباط‌ها را از هم جدا کنیم. یک نوع ارتباط، آن روابطی است که میان شخصیت‌های داخل متن وجود دارد و نوع دیگر، رابطه‌ای است که در یک تعامل برتر میان نویسنده و خواننده اتفاق می‌افتد. شرت در مورد بافت گفت‌وگوی درام دو لایه اصلی را در ارتباط تشخیص می‌دهد که یکی از آن لایه‌های گفتمانی، در دل دیگری جای گرفته است. او نشان می‌دهد که چگونه گفته‌های یک شخصیت به دیگری، قسمتی از سخنانی است که نویسنده به مخاطب نوشته می‌گوید. همچنین او دو نظام از بافت محاوره‌ای را از هم مجزا می‌کند. یکی بافت خیالی داستان که فضایی است که شخصیت‌های نمایشنامه در آن زندگی می‌کنند و دیگری بافت واقعی ارتباط که میان نویسنده و خواننده اتفاق می‌افتد. از اینجاست که شاخص‌هایی که ارتباط‌های اجتماعی میان افراد را در لایه سطح ارتباطی شخصیت‌ها تبیین می‌کنند، خود پیام‌هایی می‌شوند درباره شخصیت‌های داستان که در سطح ارتباط میان خواننده/تماشاچی و نویسنده به آن‌ها دقت شده است. و بالعکس در جمله‌هایی که حدیث نفس می‌کنند از لایه‌های زبان در گفت‌وگو کاسته می‌شود؛ چرا که سخنان یک شخصیت بدون داشتن شنونده، روی صحنه، مستقیم به خواننده یا تماشاچی منتقل می‌شود. هر قدر هم شخصیت‌پردازی در نمایشنامه‌ها دقیق صورت گرفته باشد، باین حال ارتباط لفظی میان آن‌ها باید تابع همان قوانینی از گفتمان باشد که در جامعه واقعی و ارتباط‌های اجتماعی حکم‌فرما هستند؛ تا بدین ترتیب بهتر درک و تحلیل شوند. به عبارت دیگر،

^۱ . Camera Angle

تصوراتی که از گفت‌وگو در جهان‌نمایش به‌وجود می‌آوریم، به‌طور مستقیم تابع تصوراتی است که از گفت‌وگو در جهان واقعیت ایجاد می‌کنیم.

بافت، ساخت، راهبرد

گفتمان، لایه‌ای از نظام زبان است که جاری و بی‌انتهاست و ابعاد مختلفی از ارتباط‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرد و در سطح ساختاری فراتر از واژگان و جملات بررسی می‌شود. با توجه به این امر، یافتن مدل کاربردی قطعی و کافی از گفتمان که بتواند در خدمت توضیح و تشریح گفت‌وگوی داستانی قرار گیرد، بسیار مشکل است. باین‌حال اصل مهم و رایجی که بسیاری از مدل‌های تحلیل گفتمان بدان توجه دارند این است که هر زبان طبیعی در یک بافت کاربردی اتفاق می‌افتد. می‌توانیم مقوله بافت را به سه دسته اساسی تقسیم کنیم:

■ **بافت فیزیکی:** بافتی که عملاً گفت‌وگو در آن اتفاق می‌افتد. این بافت فیزیکی می‌تواند در محل کار، در محیط خانه یا در یک مکان عمومی فرض شود. در یک ارتباط چهره‌به‌چهره گوینده و شنونده در یک بافت فیزیکی قرار می‌گیرند. اگرچه در بعضی از محاوره‌های گفتاری مثل گفت‌وگوهای رادیویی یا تلفنی گوینده و شنونده در فضاهای فیزیکی مجزایی حضور دارند.

■ **بافت شخصی:** این بافت به ارتباط‌های شخصی و اجتماعی متقابل افراد اشاره دارد. بافت شخصی همچنین، شبکه‌های اجتماعی، انواع عضویت در گروه‌های مختلف، نقش‌های سازمانی و اجتماعی گویندگان و شنوندگان و همین‌طور فاصله‌های طبقاتی یا موقعیت‌های نسبی اجتماعی میان مشارکان را دربرمی‌گیرد.

■ **بافت شناختی:** مجموعه معارف و دانشی که مشارکان یک گفت‌وگو دارند، در این بافت مورد توجه است. بافت شناختی تحت تأثیر روند محاوره قرار می‌گیرد و در امتداد جهان‌بینی گوینده، دانش فرهنگی و تجارب گذشته او گسترده می‌شود (ر. ک: الف ۱۰).

در کنار این تقسیم‌بندی ساده از بافت تعاملی، بعضی از اصول گفت‌وگو را معرفی می‌کنیم. رویکردی که من آن را مستدل و منطقی یافته‌ام - علی‌رغم اینکه روش متداول و روشنگری در تحلیل به حساب نمی‌آید - آن است که می‌توانیم گفت‌وگو را با استفاده از دو محور، مفهومی کنیم. این محورهای برجسته و قابل توجه که آن‌ها را «ساختار» (و راهبرد) می‌نامیم، با اتکا به نظریه محورهای هم‌نشینی و جانشینی یا کوپسن نظام یافته‌اند. در این دیدگاه یک بند، از یک سو می‌تواند از نظر جایگاه خطی به‌عنوان محور هم‌نشینی و از سوی دیگر می‌تواند در قالب جایگاه خود از نظر انتخاب راهبردی در محور جانشینی تحلیل و بررسی شود. به عبارت دیگر محور هم‌نشینی قالب ساختاری بند را تبیین می‌کند که در طی آن واحدهای زبانی یک گفت‌وگو با استفاده از نخ ارتباطی الف و ب تحلیل می‌شوند، درحالی‌که محور جانشینی عناصر گفتمانی را با توجه به ارتباط الف یا ب به هم می‌پیوندد.

برای اینکه به سادگی و روشنی، کارکرد این مدل مفهومی را نشان دهیم، به طرح تعاملی^۱ فرضی زیر توجه کنید. در این مدل گفت‌وگو، گوینده برای رسیدن به منزل به یک تاکسی نیاز دارد و بر آن است که مقداری پول از یک آشنای نزدیک قرض بگیرد.

(۱) الف) ممکنه لطفاً پنج دلار به من قرض بدی؟

ب) اووم، باشه. [پول را به الف تقدیم می‌کند]

دو بند در مثال یک با یکدیگر به‌طور مشترک یک واحد زبانی از گفتمان را می‌سازند که به آن مدل تعاملی یا مدل تبادل می‌گوییم. در این مدل، درخواست گوینده، شنونده را وامی‌دارد که هم با استفاده از کنش لفظی (اووم و باشه) و هم کنش غیرلفظی تقدیم پول پاسخ دهد. این نوع «درخواست و پاسخ»، مدل رایجی برای طرح تعاملی است و همانند

۱. Exchange

جمله‌های دوتایی که همواره در کنار هم می‌آیند مانند «سؤال و جواب» و «حکم و تأیید حکم» همواره در کنار هم استفاده می‌شوند.

بدیهی است که این مدل ساده‌تعلیمی می‌تواند در خلال جابه‌جایی‌های ساختاری در انواع دیگر ساختار الفاظ با توجه به محور هم‌نشینی شناخته شود. برای مثال:

(۲) الف) ممکنه لطفاً پنج دلار به من قرض بدی؟

ب) برای چی می‌خوای؟

الف) پول تاکسی بهش نیاز دارم.

ب) اووم، باشه.

در اینجا روند طرح تعاملی ما با درخواست توضیحی که گوینده ب مطالبه می‌کند، دچار تأخیر و توقف می‌شود. بندهای مربوط به درخواست توضیح ب و پاسخ الف به‌نوبه خود طرح کوچک تعاملی دیگری را تشکیل می‌دهند که به آن زنجیره الحاقی می‌گوییم و طبعاً این زنجیره الحاقی در روند اصلی طرح تعاملی کلی، تعویق و تأخیری را به‌وجود می‌آورد.

محور جایگزینی، همراه با تمرکزی که بر راهبرد دارد، به طبیعت نظام‌مند و جزئی‌نگر گفتمان نیز توجه می‌کند. در این خصوص، بند الف تنها یک گزینش از دریای انتخاب‌های محتمل را به ما نشان می‌دهد. گزینش‌های صریح‌تر یا انتخاب‌های غیرمستقیم‌تری هم می‌توانست اتفاق بیفتد.

گزینه (۲): [مستقیم‌تر]: پنج دلار به من قرض بده.

گزینه (۱): ممکنه لطفاً پنج دلار به من قرض بدی؟

گزینه ۳: [غیرمستقیم‌تر]: ... فکر کنم... شاید برای رسیدن به خانه مشکل داشته باشم.

این سه مدل محتمل برای انتخاب، بیانگر آن‌اند که برای بند برگزیده خود می‌توانیم گزینش‌های راهبردی مختلفی داشته باشیم. در واقع می‌خواهیم نیاز به صراحت و مستقیم‌گویی را که پیامد آن وضوح و دقت زیاد است، با نیاز به غیرمستقیم‌گویی که پیامد آن ادب و احترام است، قیاس کنیم. ما در بسیاری از کنش‌های گفتاری روزمره، در لحظه، انواع این گزینش‌ها را انجام می‌دهیم. برای مثال گزینه ۲ صریح‌ترین کنش گفتاری ممکن است؛ چرا که شکل نحوی جمله با نقش کارکردی بند کاملاً انطباق دارد؛ در این بند، برای بیان درخواست از ساخت امری استفاده شده است. در هر حال با اینکه این روش، بسیار مؤثر، مستقیم و واضح است، ممکن است این وضوح، در بسیاری از بافت‌های اجتماعی، نوعی لحن آمرانه یا حتی بی‌ادبانه تلقی شود. در عوض گزینه ۳ نوعی شروع تلویحی است که در آن، درخواست الف به حالتی کاملاً حاشیه‌ای برای ب مطرح می‌شود. گویی که اشاره یا کنایه‌ای است که در آن، ظاهر گفتار به هیچ روی به‌صورت مستقیم منظور خود را تصریح نمی‌کند. پیامد چنین بندی آن است که گوینده مؤدب، مخاطب خود را مجبور به انجام کاری نمی‌کند؛ اگرچه پیامد چنین ابهام نسبی عدم دسترسی به هدف است.

بنابراین مدل وسطی یعنی گزینه ۱، به نظر منطقی‌ترین و مقبول‌ترین نوع در بافت‌های تعاملی است. راهبرد این جمله بهره‌گیری از معنای ثانویه^۱ جملات است؛ چرا که به‌جای حکم یا تقاضا، از شکل نحوی سؤال استفاده کرده است. در موقعیت‌هایی که ملزم به رعایت ادب و احترام هستیم، استفاده از این راهبرد بسیار معمول و معقول است. در این جمله کنش گفتاری ویژه‌ای نیز (کنش منظوری) با ذکر کلمه «لطفاً» اتفاق افتاده است. کلمه لطفاً ضمن تأکید بر حالت ادب و احترام، بیش از آنکه به توانایی مخاطب برای پاسخ مناسب بپردازد، فقط قصد دارد درخواست را مؤدبانه کند.

همراه با تغییر نظام اجزا در ساختار، می‌توان پیوستار راهبردی نیز تغییر داد. در گزینه^۱، همراه با درخواست اصلی می‌توانیم عباراتی مؤدبانه اضافه کنیم. و از شگردهای کاربردی الحاقی بهره بگیریم. مثلاً یکی از شیوه‌های رایج در هنگام درخواست آن است که گوینده بدبینی خود را نسبت به تحقق تقاضای خود ابراز کند:

(۳) فکر نمی‌کنم الان داشته باشی، اما می‌تونی لطفاً پنج دلار به من بدی؟

در مدلی دیگر برای شروع درخواست از استدلال استفاده می‌شود:

(۴) دستگاه خودپرداز کار نمی‌کند، می‌شه لطفاً پنج دلار به من بدی؟

و باز، احتمال دارد اظهار ناتوانی و قبول دین، آغاز خوبی برای ذکر درخواست حساب شود:

(۵) واقعاً بی‌نهایت مدیون لطفت خواهم شد - ممکنه لطفاً پنج دلار به من بدی؟

و نهایتاً با به‌کارگرفتن گروه‌های کلامی اضافی و اظهار تردید در جملات حاشیه‌ای می‌تواند از میزان سوءتفاهمی که در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود کم کند و از تحمیل درخواست به مخاطب بکاهد:

(۶) ... ببخشید من یک درخواست کوچولو ازت دارم... اووم... داشتم فکر می‌کردم... اووم... ممکنه لطفاً

پنج دلار به من بدی؟

بیباید فعلاً از شگردهای مؤدبانه‌ای که در مثال‌های ۳ تا ۶ مطرح کرده‌ایم بگذریم و به سه گزینه اصلی که در قسمت محور جانشینی بیان کرده‌ایم پردازیم که یکی فرمان صریح و مطلق بود، دیگری شکل معمول غیرمستقیم بود و آخری حالت کنایی و اشاره‌ای در جمله. توجه به این سه گزینش، در واقع حوزه تغییر میزان ادب را برای ما روشن می‌کند که از کمترین حالت مؤدبانه به مؤدبانه‌ترین شکل تغییر می‌یابد.

معمولاً گویندگان هوشیار از اینکه کدام راهبرد را در چه موقعیتی به‌کار بگیرند آگاهند. به همین دلیل هرگز نمی‌توان بحث تحلیل گفت‌وگو را از نظریه بابت جدا کرد. شاید به‌کارگرفتن گزینه^۲ در نشست‌های دوستانه همراه با افرادی که از لحاظ اجتماعی هم‌سنخ و هم‌ردیف باشند، خطر کمتری داشته باشد؛ به‌ویژه نسبت به زمانی که از این جمله در برابر افراد محترم‌تر و یا بالادست در اجتماع استفاده کنیم. در نتیجه راهبردهای ارتباطی یک گوینده نسبت به محیط اطراف حساس است و بابت اجتماعی در واقع برای تحلیل گزینه‌های بالا، کلید اصلی راهبرد گفتمان شمرده می‌شود. این دانش که چه بگوییم، چه زمانی و کجا سخن بگوییم، توانش/ارتباطی^۱ نامیده می‌شود (هیمز، ۱۹۷۲). توانش ارتباطی مهارتی است که بند را با بابت مناسب کاربردی آن انطباق می‌دهد. به عبارت دیگر، باید بدانیم کجا باید دوستانه سخن بگوییم، کجا رسمی، کجا مستقیم سخن بگوییم و چه زمانی غیرمستقیم؛ به‌صورت ساده‌تر، باید بدانیم چه زمانی سخن بگوییم و کجا خاموش باشیم.

سبک و استعاره و مجاز مُرسل

یکی از شاخص‌های مهم سبک‌شناسی شناختی توجه به روش‌های انتقال ساخت‌های ذهنی است. به‌ویژه روش‌هایی که در طی آن، زمان خواندن متن، یک بازنمایی ذهنی با یک بازنمایی ذهنی دیگر منطبق می‌شوند. سبک‌شناسان و شعرشناسان شناختی مصرانه بر نظام انتقال مفاهیم، چه در گفتمان ادبی و چه در گفتمان روزمره توجه دارند. آن‌ها دو صنعت بیانی مهم را که در طی آن‌ها این انتقال مفهومی صورت می‌پذیرد، تشخیص داده‌اند. این صنایع بیانی مجاز و استعاره نام دارند و از مفاهیم بنیادین در سبک‌شناسی شناختی به حساب می‌آیند.

دقیقاً در سبک نیز استعاره فرایندی است از انطباق میان دو حوزه ذهنی متفاوت. این حوزه‌های مختلف با نام‌های حوزه هدف^۲ (مستعارله) و حوزه مرجع^۳ (مستعارمنه) شناخته شده‌اند. حوزه هدف، موضوع یا مفهومی است که می‌خواهید

۱. Communicative Competence

۲. Target Domain

۳. Source Domain

با استفاده از استعاره آن را توصیف کنید. حوزه مرجع به مفهومی ارجاع دارد که با استفاده از آن ساختار استعاری را خلق می‌کند

فلسفه زبان و سبک

در واقع بررسی سبک و تحلیل فلسفی زبان حرکت‌هایی رو در روی هم قرار می‌گیرند که یکی بر محور متن ابزار تشخیصی زبان به ما هو زبان را بر عهده می‌گیرد و دیگری ابزارهای زبانی و نوع جمله بندی و ساختبندی متن را می‌طلبد تا تعاریف فلسفی و حوزه های ذهنی و معنایی خود را مشخص کند. سبک شناس با قصد دریافت ویژگی زبانی متن را می‌کاود و با کمیت و کیفیت به کارگیری شاخص های زبانی تشخیص متن را برای دیگران توضیح می‌دهد. فیلسوف زبان به رابطه معنا و ذهن می‌پردازد و شرایط تعریف معنا و انواع آن را می‌خواهد تا بتواند نوع تفکر و ارتباط معانی را توضیح دهد. میزان زبان محوری در سبک شناسی به اجزاء بی شمار می‌رسد در حالیکه بحث ها در فلسفه زبان بر قوه فاهمه، معناداری، ارجاع و قضایا و منظورها متمرکز است.

با توجه به سبک شناسی مدرن می‌توان در مورد چند موضوع به شبکه اتصال میان سبک شناسی و فلسفه زبان اندیشید. یکی از این مقوله ها، بحث اهمیت انتخاب است.

چنانکه قبلا در این مورد سخن گفته آمد سبک اصولا نوعی انتخاب است. انتخاب از جزئیات زبانی گرفته تا شیوه نحوی و لایه های مجاورتی و مشابهتی مفهومی داخل دایره های واژگانی و.. طبعاً در این انتخاب هم ترتیب انتخاب قضایا اهمیت می‌یابد و هم اغراض منظوری حاصل از عبارت.

کلید این بحث در مقوله انواع ارتباط است. در واقع هر نوع متنی را در نظر آوریم به هر حال طالب نوعی ارتباط است. هر نوع ارتباطی شاخص ها و اغراض خاص خود را دارد. در فضای خاصی رخ می‌دهد و زبان ویژه خود را می‌طلبد. وقتی شخصی سخن می‌گوید یا می‌نویسد می‌داند در چه بافتی می‌نویسد و به دنبال چه غرضی است. طبق اصل بیان پذیری سرل او اگر تمرین داشته باشد و فرد آگاهی در زبان خود باشد می‌تواند هر مفهومی که در ذهن دارد به زبان یا بر کاغذ بیاورد.

اصل بیان پذیری نمی‌تواند رتبه های متعدد قدرت نویسندگی و سخنوری افراد مختلف را منکر شود. ضمن اینکه چه گرایش و چه سرل منکر فهم اشتباه یا فهم های نازل عامیانه و درجه بندی فهم های عمیقتر در نسبت با فهم عوام نیستند اما در هر حال گوینده می‌تواند مطابق منظور خود از زبان استفاده کند و قدرت زبانی و فکری خود را بالا ببرد.

در این ارتباط، قدرت انتخاب با بحث در عنصر گفت و گو در هم می‌آمیزد. طبعاً اگر در متنی داستانی یا غیر داستانی از گفت و گویی بهره می‌بریم، طرفین گفت و گو به قصد مفاهمه و تاثیرگذاری با یکدیگر سخن می‌گویند. در این عبارات بیان شده توسط طرفین بررسی کنش گفتاری و مخصوصاً روش بررسی زبان به قصد درک قضیه گفتار و از همه مهمتر منظور و هدف منظوری اجرا شده غایتی مطلوب است. بگذارید اغراض و منظورها را در گفت و گو به دو نوع غرض intention و تاثیر عاطفی emotion تقسیم کنیم و کنش های منظوری اعلامی و تعهدی و امری و توصیفی و بیانی را در این دو نوع به هم پیوسته ببینیم. در گفتار افراد گوینده درک منظور مفهومی و عاطفی باعث می‌شود مخاطب به واکنش برسد و او هم به نوبه خود از کلامی استفاده کند که مفاهیم مطلوبش را با احساسی تحریک کننده و موثر بر ذهن گوینده اول فرو بارد.

انتخاب زاویه دید چه از سوی خود شخص باشد و چه دیگران وی را در متنی به پذیرش زاویه ای مجبور کرده باشند، به هر صورت هم صورت زبانی خاصی را ایجاد می‌کند و هم قضایا و صورت مضمونی و منظوری را در شکلی شبکه ای تغییر می‌دهد.

با همین نوع انتخاب زاویه دید و نوع گفت و گو شخصیت پردازی شکل می‌گیرد و کارکردهای متن به پیش می‌رود. میزان قطعیت و احتمال، ارزشگذاری‌ها و رتبه‌بندی اجتماعی و روانکاوانه در تحلیل روابط معنا با نوع ذهن شخصیت قابل ذکر است

یکی از مقوله‌های جدید و مهم که هم ظرایف فکری فلسفه زبان را می‌طلبد و هم با سبک‌شناسی ارتباطی تنگاتنگ دارد مساله گفتمان است. Discourse نوع نگرش گروه اجتماعی خود را معلوم می‌کند و اصطلاحات و روش سخن گفتن ایشان را در محدوده‌ای قابل دریافت معنا خواهد کرد.

و سرانجام بحث استعاره است که نه تنها در فلسفه شناختی امروزی بلکه حتی در شکل سنتی خود بیش از هر کارکرد دیگری این دو حوزه مورد مطالعه را به هم می‌پیوندد. اصولاً استعاره شناختی حاصل درک انسان از جهان تجربی اطرافش است و با نظام ذهنی مربوط به زبان و اندیشه شکل‌های امیختگی، گسترش معنا، تعلیق و تلفیق را می‌زاید. اگر بپذیریم که در صورت نحوی جملات عامیانه می‌توان مفاهیم ادراکی انسان را بهتر فهمید باید قبول کنیم که روزنه استعاره‌ها مجرای شگفت‌آور برای فهمیدن معانی و انواع ارتباط حوزه‌های معنایی متفاوت است.

منابع

- سرل، جان آر (۱۳۸۷)، افعال گفتاری، ترجمه محمد علی عبداللهی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم
سیمپسون، پاول (۱۳۹۸) سبک‌شناسی، ترجمه نسرین فقیه ملک مرزبان، دانشگاه الزهراء، تهران، چاپ اول
لایکن، ویلیام جی (۱۳۹۲) درآمدی به فلسفه زبان، ترجمه میثم محمد امینی، هرمس، تهران، چاپ اول.
Searle, J.R.(1969), *Speech acts*. London: Cambridge University Press.
-----(1975) *Expression and Meaning*, Cambridge: Cambridge University Press.
Simpson. Paul (2004). *Stylistics: a resource book for students*, London and New York, Routledge
English Language Introductions.

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی / پایگاه استنادی علوم جهان اسلام / دانشگاه تربیت مدرس

دهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir